

حجاب و آزادی زن در اسلام

حسین سوزنچی

امروزه در خصوص نگاه اسلام به حقوق و آزادیهای زن دیدگاههای متعددی مطرح شده است برخی در پی القای این طرز تفکرند که اسلام دینی مردسالارانه است و تزییقات فراوانی را در حوزه آزادی های زنان به عمل آورده ، یا برخی از حقوق آنان را به نفع مردها صادره کرده است؛ برخی هم با قرائتهای فمینیستی از اسلام سعی می کنند تمامی احکام راجع به زن را ناشی از قرائتهای مردسالارانه تلقی و با آنها مخالفت کنند؛ و آنچه در این رویکردها مشترک است [اعتقاد به ظالمانه بودن تعالیم اسلام در حق زنان است] و معروفترین مثالی نیز که در این بحثها می شود، مساله حجاب و پوشش خاصی است که اسلام برای زنان مقرر کرده است. گاهی مساله بدین صورت عنوان می شود که : چرا زن در ابعاد مختلف اجتماعی باید خود را به خاطر مرد به زحمت بیندازد (در اموری همانند حجاب ، نحوهٔ محبت کردن ، آرایش و ...) و آیا حجاب مخالف حق آزادی زن نیست؟ و گاهی هم به مطلب رنگ و بوی روانشناسی می دهند و می گویند: با توجه به اینکه هر چه منع و محدودیت بیشتر شود، افراد بیشتر تحریک می شوند و انسان طالب آن چیزی است که او را از آن منع کنند، چرا اسلام اینقدر بر فاصله زن و مرد اصرار دارد و آیا بهتر نیست که همانند جوامع غربی محدودیتهای برداشته شود تا این امور عادی شوند و دیگر تحریک کننده نباشند.

در این مقاله قصد داریم بررسی کنیم که آیا چنین فهمی از تعالیم اسلام درست است و آیا می توان فهمی از اسلام داشت که نشان دهد اموری همانند حجاب ، نه تنها ظالمانه نیست ، بلکه برای تامین یک سلسله از حقوق و آزادی های زنان ، به معنی عمیق کلمه است و حتی برای اهمیت این حقوق است که در سالهای اخیر بسیاری از کشورهای غربی، آزادی زن در حجاب داشتن را نمی پذیرند و تلاش می کنند به بهانه های مختلف، این حق را از زنان سلب کنند و نشان خواهیم داد که مساله حجاب درست برخلاف آن چیزی است که در سوالات فوق مطرح شده اند.

این زحمت و سختی را تحمل کنید؟ خلاصه اینکه این جهان عمل مزاحم هاست و اغلب اوقات، راحتی بلند مدت در اعمال؟؟؟ راحتی کوتاه مدت است و وقتی به اعتراضاتی که به مساله حجاب مطرح می شود، با دقت توجه کنیم، درمی یابیم که عمده اعتراضات به دو مطلب برمی گردد: راحتی و آزادی. جان کلام این است که : بی تردید وقتی انسان بخواهد در جامعه ای زندگی کند، نمی تواند هر کاری دلش خواست انجام دهد؛ بلکه باید به نحوی زندگی کند که بتواند روابط مسالمت آمیزی با دیگران داشته باشد. البته این سخن نباید بهانه ای شود که جامعه هر چیزی که خواست بر ما تحمیل کند و تمام آزادی های فردی ما را سلب کند؛ که اگر چنین کند، این جامعه قابل تحمل نخواهد بود.

در واقع یکی از مسائلی که در زندگی اجتماعی برای افراد اهمیت دارد، این است که ما نباید بیهوده و به خاطر تعصبات یا مشکلات شخصی دیگران به زحمت و دردسر بیفتیم. ما می خواهیم راحت و آسوده زندگی کنیم و تا زمانی که مزاحم دیگران نشده ایم، کسی حق ندارد مزاحم ما شود.

با این دو مقدمه غالباً نتیجه گرفته می شود که : تحمیل کردن حجاب و سایر امور دیگر بر زنان، که عمدتاً به خاطر کنترل مردان رخ می دهد، یک تحمیل نابجاست. مردان خودشان را حفظ کنند، چرا زنان باید این قدر محدود شوند؟!

برای پاسخ به این مسأله باید دو مطلب را مورد بررسی قرار دهیم: یکی این که آیا آسوده بودن و به زحمت نیفتادن همیشه خوب است یا نه؟ و دوم اینکه آیا محدودیت همیشه بد است یا نه؟ و اگر به این نتیجه رسیدیم که این دو حکم ، دو حکم مطلق نیستند، بینیم چه ملاکی برای تشخیص محدوده ی آن دو وجود دارد؛ و آیا این ملاک در مسائل مربوط به حجاب و امثال آن وجود دارد یا خیر؟

در مورد مسأله اول، همه انسانها طالب راحتی هستند، اما کدام راحتی؟ یک اصل بسیار مهم این است که انسان راحتی واقعی، عمیق و همیشگی را بر راحتی سطحی، موقت و گذرا ترجیح می دهد، مثلاً به یک نفر که وارد دانشگاه می شود و ادامه تحصیل می دهد، خود را به زحمت انداخته و بسیاری از آسایش ها را از خود سلب کرده است، یا کسی که به محل کار خود می رود و کارش را انجام می دهد، همین طور است. حتی کسی که به دزدی می رود، باز برای به دست آوردن یک راحتی طولانی تر، خود را به طور موقت به زحمت و دردسر می اندازد. اگر به شما بگویند: در صورتی که ده ساعت پیاپی و بی درنگ این باغچه را بیل بزنید، به شما صد میلیون تومان می دهیم، آیا حاضر نمی شوید که این زحمت و سختی را تحمل کنید . خلاصه اینکه این زحمت و سختی را تحمل کنید؟ خلاصه اینکه این جهان عمل مزاحم هاست و اغلب اوقات، راحتی بلند مدت در اعمال؟؟؟ راحتی کوتاه مدت است انسان عاقل اولی را ترجیح می دهد و هیچگاه آن را فدای دومی نمی کند.

پس، راحتی به خودی خود نمی تواند معیاری برای تصمیم گیری های ما باشد. در واقع، ما تنها زمانی راحتی را به عنوان یک معیار می توانیم بپذیریم که همه شرایط دیگر مساوی باشند. مثلاً ، پس از اینکه پذیرفتیم به دانشگاه برویم و مشکلات درس خواندن را تحمل کنیم ، آن وقت می گوئیم چه خوب است که این مشکلات به حداقل برسد و تا جایی که به درس خواندن و مدرک گرفتن من، لطمه وارد نشود، راحتی های بیشتری برایم مهیا گردد.

البته مساله راحتی یک بعد دیگری هم دارد و آن همان بحث آزادی است، یعنی اینکه انسانها خواستار آزادیند و هرگونه قید و بندی را خوش نمی دارند و برخی حتی آزادی را بهترین خواست انسان تلقی کرده اند. در اینجا مساله صورت دیگری به خود می گیرد و اولین امری که باید معلوم شود، این است که آیا آزادی یک اصل مطلق است یا خیر؟

پاسخی که غالباً می شنویم این است که آزادی یک اصل مطلق است و تنها چیزی که می تواند و حق دارد محدود کننده آزادی ما شود، مراعات حقوق دیگران است ؛ یعنی آزادی همیشه محترم است مگر اینکه موجب لطمه ای به دیگران شود. اما آیا واقعاً این سخن قابل پذیرش است؟ اگر آزادی یک اصل مطلق و مهمترین خواست بشر است و بر همه چیز تقدم دارد، چرا من باید به خاطر دیگران، دست از خواسته مهم خود بردارم؟ مگر دیگران چه اهمیتی دارند که بخاطر آنها آزادی من محدود شود؟ چرا لطمه خوردن به دیگران و تضییع حقوق آنها برای من باید مهم باشد؟ آیا من برای خودم مهمترم یا دیگران؟

در مقابل این اعتراض دو پاسخ گفته می شود:

یک پاسخ این است که اگر من رعایت حال دیگران را نکنم، دیگران هم مرا مراعات نمی کنند و در آن موقع، ضرر من بیشتر از سودی است که دنبالش هستم. راسل فیلسوف معروف می گوید: من گاو همسایه ام را نمی دزدم، زیرا اگر چنین کنم، بقیه همسایه ها همه وسایل مرا خواهند دزدید؛ پس برای همه ما بهتر این است که حق همدیگر را مراعات کنیم تا در مجموع هر کدام به سود بیشتری برسیم. اما این پاسخ این اشکال مهم را دارد که تا وقتی به درد می خورد که زور و قدرت من به اندازه دیگران باشد؛ یعنی فرض کنید اگر من توانستم حقوق دیگران را زیر پا بگذارم و قدرت من هم بقدری بود که کسی نتوانست حق مرا بگیرد و حتی اعتراض به من بکند، آنگاه دیگر نیازی به رعایت این قاعده ندارم و این همان منطق دیکتاتورها و حکومت‌های استبدادی، و در عرصه بین الملل، منطق کشورهای استعمارگری است که بدون توجه به افکار عمومی جهانی و علی رغم رای سازمان ملل و امثال آن، به هر جا بخواهند لشکرکشی می کنند و خود را در مقابل هیچکس پاسخگو نمی دانند در واقع، اگر این پاسخ را بپذیریم، باید قبول کنیم که فقط در مقابل افراد متوسط می توانیم آزادی خود را حفظ کنیم، نه در مقابل قدرتمندان، و معلوم است که؟ ما درباره آزادیمان بیشتر از جانب قدرتمندان پیدا می شود، نه از جانب افراد معمولی؛ پس این پاسخ فایده ای ندارد.

پاسخ دوم این است که انسان ها همگی حرمت و احترام دارند و انسانیت ما اقتضا می کند که حق سایر انسانها را زیر پا نگذاریم حتی اگر زور ما برسد. در واقع ما انسانیم و دیگران هم انسانند و انسانیت به ما اجازه نمی دهد که به حق همدیگر تجاوز کنیم، اما این پاسخ اگر درست مورد توجه قرار گیرد، نتیجه ای بر خلاف ادعای مطرح شده می دهد. برای این کار ابتدا سوال می کنیم که چرا انسانها حرمت دارند، ولی مثلاً حیوانات حرمت ندارند و شما به خودتان حق می دهید که بسیاری از آنها را برای خوراک خود استفاده کنید. در همین جهاین که این قدر فریاد آزادی سر می دهند، کشتن حیوانات و مصرف گوشت آنها بسیار عادی است و هیچکس این را خلاف انسانیت نمی شمرد. آیا تا به حال توجه کرده اید که در کمال راحتی و بدون هیچ گونه احساس عذاب وجدان، سوسکها، مگس ها و پشه ها را می کشید؟ شاید بگویید اینها حیوانات موذی هستند، ولی از شما می پرسم آیا اگر کسی به اندازه یک پشه شما را اذیت کرد یا به اندازه یک سوسک، لقمه شما را آلوده نمود، به خودتان حق می دهید او را بکشید؛ اینها نشان می دهد که اگر احترام و حرمت انسان فقط از حیث دستگاه فیزیولوژیکی و زیست شناختی او باشد، تفاوت چندانی با سایر حیوانات ندارد و حداکثر این است که مقداری دستگاه پیچیده تری است و اگر صرفاً همین مقدار پیچیدگی، برای فرق گذاشتن کافی باشد، باید اجازه دهیم یک انسان نابغه به خاطر حفظ خود، هزاران انسان عادی را به نیستی بکشاند!

پس آنچه موجب حرمت انسان است همین دستگاه بدنی او نیست بلکه انسانیت اوست و اگر انسانیت ملاک قرار بگیرد، آزادی نیز با محور انسانیت باید تعریف شود، نه محور آزادی بدنی و جسمی و فیزیولوژی و ابعاد حیوانی انسان.

اکنون اگر در این پاسخ دوم درست بنگریم معلوم می شود، آنچه آزادی ما را قانونمند می کند، انسانیت ماست نه خواسته های دیگران. بدین ترتیب معلوم می شود که اگر همین انسانها، انسانیت خود را زیر پا بگذارند و از حیوانات هم بدتر شوند، دیگر حرمتی ندارند و در نتیجه آنچه می تواند و حق دارد که آزادی مکرر محدود کند، صرفاً « مزاحم دیگران» بودن نیست بلکه « مزاحم انسانیت» بودن است؛ پس ابتدا باید انسانیت را در ست بشناسیم تا بتوانیم آیا واقعاً آزادی ای که تعریف می کنیم درست تعریف کرده ایم و آیا واقعاً آن چیزی را که می خوانیم آزادی است یا فقط اسم

آزادی دارد؛ و اگر کسی فقط به اسم آزادی برخلاف آنچه اقتضای انسانیت است گام برداشت، مراعات کردن خواسته وی ضرورتی ندارد.

می بینیم هر انسانی در هر کاری که انجام می دهد می خواهد بهتر شود، منتها یک نفر این بهتر شدن را در پولدارتر شدن می بیند، دیگری در جاه طلبی، دیگری در علم و... براساس همین منطق است که انسان با خود می گوید: «کاش فلان کار را انجام نمی دادم.» اگر با دقت بیشتری بنگریم می بینیم هر انسانی همه اینها را با هم می خواهد، منتها به نظرش می رسد نمی تواند همه را با هم کسب کند، لذا فقط به سراغ برخی می رود. اما اگر بتواند همه را با هم و در حد اعلی به دست آورد، آرزوی آن را خواهد داشت. به تعبیر دیگر، هر انسانی طالب کمال مطلق است و کمال مطلق همان خداست. بنابراین، تعبیر امام خمینی، همه انسان ها در همه کارهایشان طالب خدا هستند، منتها مصداق را اشتباه گرفته اند. با این بیان معلوم می شود که تکالیف دینی تکلیف نیست، بلکه نشان دادن راه است (اهدنا الصراط المستقیم)؛ راه مستقیمی که کوتاهترین فاصله ای بین ما و خداست یعنی کوتاهترین فاصله بین ما و بین همه آن چیزهایی که دوست داریم که به آنها برسیم. بنابراین، تنها چیزی که آزادی و راحتی ما را سلب می کند، مصلحت واقعی و کمال خود ماست. پس اگر هر کاری را بر دوش ما می گذارند، نه به خاطر این است که مثلاً مردان را بر زنان ترجیح داده اند، یا برعکس؛ بلکه مصلحت خود ما را در نظر گرفته اند و اگر خوشمان نیاید، ناشی از کم اطلاعاتی ماست. این بیان در مورد کل احکام دین جاری است، اما می توان در مورد احکام خاص نیز جزئی تر بحث کرد. برای مثال، همین بحث حجاب و آرایش و امثال آن. حقیقت این است که انسان قرار است به کمال برسد و در این مسیر تکاملی از جامعه جدا نیست، بلکه سعادت فردی خود را در بستر حیات اجتماعی کسب می کند. پس جامعه نیز باید بستر مناسبی برای حرکت کل افراد باشد و هر فعلی که این بستر اجتماعی را پریشان کند، شاید شخصاً به خود شخص برنگردد، اما چون بستر حرکت را آشفته کرده است، زیانش باز به خود فرد بر می گردد. حضور زن به نحو تحریک آمیز در عرصه جامعه، غیر از مضراتی که برای خود او دارد، جامعه را نیز از حالت متعادل خارج می کند و به طور غیر مستقیم در حرکت تکاملی خود آن زن نیز خدشه وارد می سازد. پس زن به خاطر مرد نیست که خودش را به زحمت می اندازد، بلکه به خاطر راحتی عمیق تر و خوشبختی کاملتر خودش است که این سختی ها را تحمل می کند، منتها چون اغلب افراد رابطه این زحمت و سعادت را درک نمی کنند به آن معترض می شوند.

اکنون ممکن است آن سوال دومی که در ابتدای بحث مطرح کردیم دوباره رخ بنماید و آن اینکه آیا واقعا حجاب موجب تحریک بیشتر مردان و ناامن سازی بستر اجتماعی نمی شود؟ گفته می شود در جوامع غربی که زنان بی حجاب رفت و آمد می کنند، بی حجابی و حضور زن برای مردها عادی شده و دیگر مواجهه با این تنشها نیستند، چرا که «الانسان حریص علی ما منع» آیا بهتر نیست که ما هم مثل جوامع غربی این محدودیتها را برداریم تا این امور عادی شوند و دیگر تحریک کننده نباشند؟

در پاسخ به این سوال، دو مطلب باید مورد توجه قرار گیرد: اولاً آیا هر منعی موجب تحریک بیش تر می شود؛ و ثانیاً آیا واقعاً در جوامع غربی، با برداشتن منع، تحریک کم شده است؟

در مورد مطلب اول باید گفت که نیازهای ما دو نوعند: نیازهای محدود و سطحی، مثل خوردن و خوابیدن، که پس از اشباع ظرفیت این نیازها، رغبت انسان از بین می رود و حتی گاهی به تنفر تبدیل می شود؛ و نیازهای عمیق و دریا صفت، مثل پول پرستی، جاه طلبی و روحیه ی کسب علم، که ظرف درخواست آنها در انسان پر نمی شود. مصرف خوراک هر جامعه در سال مقدار مشخصی است که بیش از آن مقدار قابل استفاده نیست و برای مثال به دریا

ریخته خواهد شد، اما اگر بپرسیم چه قدر پول لازم است تا حس پول پرستی افراد یک جامعه اشباع شود، جواب این است که این نیاز و عطش پایانی نخواهد داشت. شهوت هم از لحاظ جسمی محدود است و یک مرد با یک یا دو زن اشباع نمی شود؛ اما از نظر روحی، انسان در این حس اشباع نمی شود و هر چه تمتع بیشتر شود، تنوع طلبی او نیز بیشتر می شود و در واقع به صورت یک عطش روحی، که تلفیقی از قوه شهویه و حس تملک بیشتر است درمی آید. نتیجه این حالت، عطشی است مانند صاحبان حرم سراهای قدیم و افراد شهوت ران در این عصر.

مراد هر که برآری مطیع امر تو گشت

خلاف نفس که فرمان دهد چو یافت مراد

اشتباه این افراد در آن است که پنداشته اند تنها راه آرام کردن غرایز، ارضا و اشباع بی حد و حصر آن هاست؛ ولی همان طور که محرومیت ها سبب طغیان و شعله ور شدن شهوات می شوند، پیروی مطلق نیز همان تأثیر را دارد. انسان به چیزی حرص می ورزد که تمنای آن را در وی زنده کند و آنگاه منعش کنند. در حالی که برای آراش غریزه جنسی، دو چیز لازم است. یکی ارضای آن در حد طبیعی؛ و دیگری جلوگیری از تهیج و تحریک آن غریزه.

اما در خصوص جوامع غربی هم باید اذعان داشت که برخلاف تصور رایج، چنین نیست که آنها دیگر غریزه شهوت بصری شان اشباع و دیدن زنان بی حجاب برایشان عادی شده باشد. بهترین شاهد بر این مطلب، حضور دائمی زن در تبلیغات است. اگر دقت کنید در اغلب تبلیغات و سایل غربی، از زیباییهای عادی و خصوصاً موی زنان استفاده می شود و این تبلیغات هم برای مردم کشور ما نیست _ خصوصاً که در کشور ما تا حدودی جلوی آنها گرفته می شود _ بلکه برای جوامع خودشان است. یعنی همان مردی که در روز و در خیابان صدها زن بی حجاب را می بیند، باز هم از آن نوع تبلیغات خوشش می آید، وگرنه دلیلی نداشت که غربیان همچنان از اینگونه تبلیغات برای بهتر فروش رفتن کالاهایشان استفاده کنند. پس در همان جوامع هم بی حجابی موجب نشد که تحریکها کمتر شود، بلکه برعکس بقدری تحریکات این چینی در جامعه زیاد شد که تقریباً به صورت یک امر عادی در آمده است و برای همین است که آمار تجاوزها در این گونه کشورها به هیچ وجه کمتر از کشور ما نیست، خصوصاً اگر توجه کنیم که وقتی در کشور ما آمار داده می شود، هرگونه روابط با شروع تجاوز شمرده می شود، اما آنها تنها روابط جنسی که بدون رضایت یکی از طرفین انجام شده باشد را تجاوز می نامند، یعنی بسیاری از مواردی که ما آن را تجاوز محسوب می کنیم (مانند روابط جنسی بین هر زن و مردی که ازدواج نکرده باشد) آنها در آمارهایشان مطرح نمی کنند.

پی نوشتها

۱. برای تفصیل این بحث، رک: مرتضی مطهری، تعلیم و تربیت در اسلام (تهران: صدرا، ۱۳۷۲)، ص ۱۱۵-۱۱۳؛ فلسفه اخلاق (تهران: صدرا، ۱۳۷۲)، ص ۳۲۳-۳۱۸؛ و آزادی معنوی (تهران: صدرا، ۱۳۸۱)، ص ۳۰-۵. برای تفصیل بحث آزادی از منظر اسلامی، رک: حسین سورنجی، «حل پارادوکس آزادی در اندیشه شهید مطهری» د ر فصلنامه علمی- ترویجی قبسات، ش ۳۰ و ۳۱ ص ۲۲۲-۲۰۷.

۲. امام خمینی، شرح جهل حدیث (تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۱)، ص ۱۸۴-۱۸۲

۳. قرآن کریم ، حمد ۶/۱: ما را به راه راست هدایت فرما

۵ و ۶ - خوب است در اینجا به این نکته ظریف توجه کنیم که بسیاری از افراد در نگاه ابتدایی فکر می کنند آنچه خوششان می آید، واقعاً برایشان خوب است و آنچه بدشان می آید، حتماً به ضررشان است، در عین حال که این سخن گاهی درست است، اما اشتباه است اگر خیال کنیم همواره چنین است. بسیاری از اوقات انسانها گرفتار احساسات کاذب می شوند. مثلاً در اثر تلفیق محیط یا نوع ترتیب و سایر اتفاقاتی که به شخص می شود، شخص ممکن است خیال کند که چیزی را دوست دارد، در حالی که اگر حقیقت آن را نداند، خواهد فهمید که آن را دوست ندارد، و برعکس. این مضمون همان آیه شریفه است که می فرماید: « عسی ان تکر هواستینا و هو خیرکم و عسی ان تحبواستینا و هو شرکم والیه یعلم و انتم لا تعلمون (بقره ۲/۲۱۶) یعنی گاه می شود که شما را بدتان می آید اما برای شما خوب است و گاه می شود که از چیزی خوشتان می آید و برایتان بد است و خدا همه این موارد خوب و بد واقعی برای شما را می داند در حالی که شما همه موارد را نمی دانید، برای اینگونه احساسات کاذب مثالهای زیادی می توان زد؛ مثلاً یک آدم معتاد به مواد مخدر شدیداً به این مواد احساس نیاز می کند و اصلاً به غذا احساس نیاز نمی کند، در حالی که آنچه او واقعاً نیاز دارد غذاست، نه مواد مخدر. ممکن است این آدم معتاد شخص تحصیلکرده و مبادی آداب اجتماعی هم باشد، اما اینها دلیل نمی شود که احساسات کاذب برچنین کسی غلبه نکند گاه این احساسات کاذب بقدری بر او غلبه می کند که اگر کسی بخواهد او را نجات دهد و متوجه حقیقت سازد، نه تنها به سخن چنین کسی گوش نمی دهد، بلکه حتی او را دشمن و بدخواه خود می پندارد؛ اما هیچ کدام از این برخوردها دلیل نمی شود که احساسات کاذب او ، کاذب نباشد. البته رها کردن برخی از احساسات کاذب کار بسیار دشواری است و شاید برای همین است که در آیه مذکور در پایان می فرماید که « خدا می داند و شما نمی دانید» یعنی شما که فکر می کنید این احساس خوشایند و بدآیند شما واقعی است، ممکن است حقیقت مطلب را ندانید، اما قطعاً خداوند که بر همه حقیقتها آگاه است، این را هم می داند، پس شما به خدا اعتماد کنید تا همواره آنچه برای شما واقعاً خوب است به شما برسد.

۶. حضور تحریک آمیز زن در اجتماع ضررهای مستقیمی نیز برای خود وی به همراه دارد. معروفترین ضررش همان مطلبی است که در آیه ۵۹ سوره احزاب تصریح شده است که می فرماید « یا ایها النبی قل لا زواجک و بناتک و نساء المومنین یدنین علیهن من جلابیبهن ذلک ادنی ان یعرفن فلا یوذین» یعنی ای پیامبر به زن ، همسران و دخترانت و به زنان مومنین بگو که روسری های خود را به خود نزدیک کنند تا [به نحو خاصی] شناخته شوند تا مورد اذیت واقع نگردند. یعنی حجاب برای این است که زنان مسلمان به عنوان افراد عقیف شناخته شوند و از مزاحمتهای مردان لابلالی مصون مانند. داشتن حجاب همراه با رفتاری که مقتضی داشتن حجاب است، موجب می شود که همگان متوجه شخصیت زن شوند و بفهمند که این زن برای خود حرمتی قائل است و حاضر نیست که نامحرمان با دید حیوانی و شهوانی به او بنگرند جالب اینجاست که تجربه هم نشان داده که هر چه خانمی محجبه تر و متین تر باشد، کمتر مورد تعرض افراد لابلالی قرار می گیرد. او با حجاب خود، شخصیت خود را به مخاطب اعلام می کند و این حجاب حریمی برای حفظ حرمت اوست. به تعبیر شهید مطهری، در مساله پوشش سخن در این نیست که آیا زن خوب است پوشیده در جامعه ظاهر شود یا عریان؛ بلکه روح سخن در این است که آیا زن و تمتعات مرد از زن باید رایگان باشد؟ آیا مرد باید حق داشته باشد که از هر زنی در هر محفلی حداکثر تمتعات را به استثنای زنا ببرد یا نه؟ پس مساله، مساله آزادی یا اسارت زن نیست بلکه مساله شخصیت دادن و ندادن زن و آزاد گذاشتن یا گذاشتن مرد در

بهره‌کشی جنسی از زنان است. (مساله حجاب، ص ۸۲) برای بحث مفصلتری درباره عدم مراعات حجاب، آزادی های اجتماعی زن، ر.ک: مرتضی مطهری، مساله حجاب، ص ۱۰۵-۱۰۰.

۷. مرتضی مطهری، مساله حجاب، ص ۱۱۵-۱۲۲.

۸. اینجا هم باز معلوم می‌شود که آن تعبیر حکیمانه « والله يعلم و انتم لا تعلمون » که در پی نوشت ۴ توضیح دادیم چقدر مطلب مهمی است. قرآن کریم در آیه ۷ سوره روم در مورد این دسته از افرادی که به تعالیم دین بی اعتنایند می‌فرماید: « يعلمون ظاهراً من الحیوه الدنیا و هم عن الاخره هم غافلون » یعنی اینها بیک عده ظاهر بین هستند در تحلیل مسائل، فقط ظاهری از مساله را درک می‌کنند و از حقیقت پشت سر آن که در آخرت برای همگان آشکار می‌شود، غافل و بی‌خبرند؛ و بحث فوق نمونه بارزی از این نوع ظاهر بینی هاست.